

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ره آورد هایدگر
به روایت ویلیام جان ریچاردسن:
سرّ فلسفه و روزن بشره

جلسه یازدهم

دوشنبه ۱۷ - ۱۱ - ۱۴۴۲؛ ۰۷ - ۰۴ - ۱۴۰۰؛ ۲۸ - ۰۶ - ۲۰۲۱

إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ

• خدای تعالی فرماید:

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ

السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (النحل: ۷۸)

(و الله بیرون راند شما را از شکم‌های مادرانتان، [در حالی که]

هیچ چیزی نمی‌دانستید، و قرار داد برای شما شنوایی و دیده‌ها و

دل‌ها شاید شکر گزارید!)

غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید کز کجا سرّ غمش در دهن عام افتاد

- هایدگر سر آن داشت که "معنی هستی" را دست یابد، و یا حدّ اقل، راه آن بیابد.
- سرانجام، "تفکر هستی" را، نه هست‌ها را، برگزید.
- استاد راهنمایی ویلیام جان ریچاردسن، آلفونسه دُ والانس (Alphonse De Waelhens)، تفکر معنی هستی از نظر هایدگر را تجربه‌ایی توصیف می‌کند بدون مکان، بی آشیانه، بی انباز، قرار نایافتنی، و حتّی ناگفتنی.

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر بیاید ساخت و از نو آدمی

• با آن که توصیف دُ والانس از تجربه تفکر هستی، از جهتی، هم زیبا و دلنشین است، و هم شواهدی از کلام صاحبان این گونه تجربه‌ها تایید کننده آن است، توضیح و تکمله‌ایی برای فهم بهتر آن لازم است.

• اوّل، این تجربه توانایی است نه عجز و درماندگی و هایدگر نیز آن را برای تاریخیت بشر و اصلاح بنیادین جامعه بشری ضروری می‌داند.

بی‌جا شو در وحدت در عین فنا جا کن
هر سر که دویی دارد در گردن ترسا کن

If a history is ever to be allotted to us again, i.e., if we are to be creatively exposed to beings out of belongingness to being, then we cannot turn away from *this* destiny, namely to *prepare* the time-space for the final decision concerning whether and how we experience and ground this belongingness.

چون مَسْتِ اَزَلِ گَشْتی شمشیر اَبَدِ بَسْتان
هِنْدوَبِكِ هستی را تُرکانه تو یَعْمَا کُن

Therein lies [the task of] grounding, in thinking, the knowing of enowning, through grounding, the essential sway of truth as Da-sein. (Contributions to Philosophy [From Enowning]. P. 10)

اَنْدَرِ حَيَوَانِ بِنُكْرٍ سَرِّ سَوِي زَمِينِ دَارِد كُرِّ اَدْمِيِي اٰخِرِ سَرِّ جَانِبِ بَالَا كُنْ

اگر باری دیگر قرار باشد وقتی یک تاریخ سهم ما شود، یعنی، اگر قرار باشد ما به گونه‌ایی بدیع و خلاقانه عرضه شویم به هست‌ها از درون تعلق به هستی، در آن صورت، ما نمی‌توانیم روی گردانیم از این سرنوشت، یعنی از این که زمان-مکان را مهیا سازیم برای تصمیم نهایی درباره این که آیا و چه گونه ما تجربه کنیم و بنیانگذاریم این تعلق را.

در مدرسه آدم با حقّ چو شدی مَحْرَم بر صدرِ مَلکِ بنشین تدریس زِ اسما کُن

آنجاست وظیفه بنیانگذاری، در تفکّر، شناخت تملّک (رویداد)، از طریق بنیانگذاری، فیضان جوهری حقیقت را به عنوان دازاین.

چون سَطَنَتِ إِلَّا خَوَاهِي بَرِ لَا لَا شَو
جَارُوبِ زِ لَا بَسْتَانِ فَرَّاشِي۔ اَشْيَاءُ كُنْ

If a history should be granted us once again, namely, the creative exposure to beings out of a belonging to being, then *the* destiny is inescapable: to *prepare* the time-space of the last decision-whether and how we experience and ground this belonging. That means: to ground through thought the knowledge of the event, by way of the grounding (as *Da-sein*) of the essence of truth. (Contributions to Philosophy [Of the Event]. P. 13)

هَم سِرِ شَوْ و مَحْرَمِ شَوْ هَم دَمِ زَن و هَمْدَمِ شَوْ
هَم مَا شَوْ و مَا رَا شَوْ هَم بِنْدَگِیِ مَا کُن

- دوم آن که در گفتار کسانی که چنین تجربه‌هایی داشته‌اند- به ویژه در کلام خاتم و سرورشان- علیه و علی آله افضل صلوات المصلین- شواهد فراوانی است بر این که این تجربه هستی همراه است با رفتن سوی هست‌ها از درون هستی چنان که هایدگر نیز بدان تصریح کرد آنجا که گفت:

دانا شده‌یی لیکن از دانشِ هستانه بی‌دیده هستانه رو دیده تو بینا کُن

“... the creative exposure to beings out of a belonging to being ...”

- در قرآن کریم و احادیث نبوی اشارتی در این باب آمده است، که نمونه‌ایی را که مربوط به اوائل وحی محمدی- صلی الله علیه و آله و سلم- است را می‌آوریم.

زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي

• قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ شِهَابٍ فَأَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ، أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فِتْرَةِ الْوَحْيِ قَالَ فِي حَدِيثِهِ:

بَيْنَا أَنَا أَمْشِي سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ فَرَفَعْتُ بَصْرِي، فَإِذَا الْمَلِكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءِ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيِّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَفَرِقْتُ مِنْهُ فَرَجَعْتُ فَقُلْتُ زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي".

فَدَثَّرُوهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ - تَعَالَى - " يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ وَالرِّجْزَ

فَاهْجُرْ". (صحيح البخاري، كتاب التفسير)

يا أَيُّهَا الْمُرَّمَلُ

Narrated Jabir bin `Abdullah:

While Allah's Messenger ﷺ was talking about the period of pause in revelation. he said in his narration: Once while I was walking, all of a sudden, I heard a voice from the sky. I looked up and saw to my surprise, the same Angel as had visited me in the cave of Hira.

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ

I was stunned by him, and came back home and said, “Wrap me! Wrap me!”

So, they covered him and then Allah revealed: 'O you, wrapped up! Arise and warn and your Lord magnify, and your garments purify and desert the idols.' (74.1-5)

تَا رَه نَبَرَد تَرَسَا دُرْدِيدَه بِه دِيرِ تُو گَه عَاشِقِ زُنَّارِی گَه قَصْدِ چَلِیپَا کُن

• حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ، وَأَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَزُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ
قَالُوا حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ سَحِيمٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ
بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ كَشَفَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ السِّتَارَةَ وَالنَّاسُ صُفُوفٌ خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ مُبَشِّرَاتِ النَّبُوءَةِ إِلَّا الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ يَرَاهَا الْمُسْلِمُ أَوْ تُرَى لَهُ
أَلَا وَإِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَقْرَأَ الْقُرْآنَ رَاكِعًا أَوْ سَاجِدًا فَأَمَّا الرُّكُوعُ فَعَظَّمُوا فِيهِ الرَّبَّ عَزَّ وَجَلَّ
وَأَمَّا السُّجُودُ فَاجْتَهِدُوا فِي الدُّعَاءِ فَقَمِنُ أَنْ يُسْتَجَابَ لَكُمْ. (صحيح مسلم، كتاب الصلاة)

دانی که کجا جویی ما را به گه جستن؟
در گردش چشم او آن نرگس آستن

Ibn 'Abbas reported:

The Messenger of Allah ﷺ drew aside the curtain (of his apartment) and (he saw) people in rows (saying prayer) behind Aba Bakr. And he said:

Nothing remains of the glad tidings of apostlehood, except good visions which a Muslim sees or someone is made to see for him.

نَرَمُ نَرَمَكِ سَوِي رُخْسَارَشِ نِگَرِ
چَشَمِ بُگُشَا چَشَمِ خَمَّارَشِ نِگَرِ

And see that I have been forbidden to recite the Qur'an in the state of bowing and prostration. So far as Ruk'u is concerned, extol in it the Great and Glorious Lord, and while prostrating yourselves be earnest in supplication, for it is fitting that your supplications should be answered.

حُبِّ إِيَّيَّ مِنَ الدُّنْيَا النَّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ وَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ

• سوم آن که در زی و سیره شخصی این متفکران بودن با اشیاء و پرداختن به آنها را در تنگاتنگترین حالات می‌توان یافت. "سیاسی"، "عمل‌گرا"، "خاکی"، "عادی"، "معمولی"، و "بشر" به معنای حقیقی و اصیل آن می‌باشند.

• خدای می‌فرماید:

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (۲-۱ : ۵۳ النجم)

(قسم به ستاره چون فرو افتاد، همدمتان نه گمراه شد، نه بی‌راه!)

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

- از آنجا که چنین تفکّری در اوج خودش همان حجاب و تعین نخستین هستی است که با همه هست‌ها هست ولی از آنها نیست، و نزدیک/دور است، و به تعبیری دیگر، پیش از هر چیزی است، و با هر چیزی، و پس از هر چیزی، صاحب چنین تفکّری تجلّی نخستین احدی است، و خاتم است در هر چیزی، ولایت، نبوّت، رسالت، امامت، و غیر اینها.

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

• خدای می فرماید:

وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ (٨٤: ٤٣ الزّخرف)

(و اوست که در آسمان الهای است و در زمین الهای.)

وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (١١٥: ٢)

(البقرة)

(و از آن الله است مشرق و مغرب، پس به هر سوی روی گردانید،

آنجا چهره الله است، به درستی که الله فراخگری است عالم.)

تو بِشْكَنَ چَنگِ ما را ای مُعَلّا هزاران چَنگِ دیگر هست این جا

- پس این تجربه تفکر هستی را می‌توان از دو منظر لحاظ کرد.
- یکی از حیث پیش از هست‌ها بودن، به معنی خاصی از پیش بودن زمانی که ان شاء الله پس از این بدان خواهیم پرداخت.
- دیگر از حیث با هست‌ها بودن و در معرض آنها قرار داشتن.
- حیثیت سومی را نیز می‌توان لحاظ کرد که بودن پس از هست‌هاست، و این بازگشتن به حیثیت نخست است.

رَبَاب و چَنگِ عَالَمِ گَرِ بِسوزَد بَسی چَنگِ پنهانیست یارا

• در اشارتی به حیثیت نخست و سوم، یعنی پیش از هست‌ها و پس از آنها بودن، در آثار عرفانی حدیثی از حضرت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- آورده شده است، عموماً بدون سند، و بر آن از حیث معنی اعتماد شده است، بدین لفظ:

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي [فِيهِ] مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ

(مرا با خدا وقتی است که نمی‌رسد به من [در آن] نه فرشته‌ی

مقربّی و نه نبی مرسلی!)

وَرُ بَيْنِي يَارِ مَا رَا رَوْتُرُش پرده‌یی باشد زِ غَيْرَتِ در نَظَرِ

• شمس تبریزی (مقالات شمس تبریزی، دفتر اول، ص ۲۸۱):

[لی مع الله وقت ...]

فقیری است که از غذا درویش است، و فقیری است که از خدا درویش است. درویشی به دلّی چه تعلق دارد، که هر سالی نهصد هزار دینار خرج حجره‌های آن درویش بودی؛ هر روزی ده گوسفند، و خرج‌های طیارات خود به حساب نبود. لی مع الله وقت می‌گفت و می‌رسیدش.

زلف آشفته‌ی او موجب جمعیت ماست چون چنین است و پس آشفته ترش باید کرد

این مشایخ را می‌پرسم که "لی مع الله وقت" این وقت مستمر باشد؟
این مشایخ احمق می‌گویند که نی مستمر نباشد. گفتم: آخر یکی
درویشی از امت محمد را یکی دعا می‌کرد و می‌گفت که خدا ترا
همه جمعیت دهد! گفت: هی هی، این دعا مرا مکن. مرا دعا کن که
یا رب جمعیت ازو برگیر.

خدایا تفرقه‌اش ده، که من عاجز شدم، عَفْج شدم در جمعیت.